

دکتر جواد هروی  
استادیار گروه تاریخ  
دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد  
Heravi\_javad@yahoo.com

ملوک خوارزم (آفریغی) از آغاز تا ظهور سامانیان  
چکیده  
عصر حکومت ملوک خوارزم که خاستگاه آنان به اساطیر و شخص آفریغ می‌رسد،  
نا شناخته باقی مانده است. این حاکمیت در منطقه خوارزم و در شمال شرق جیحون شکل  
گرفت. نخستین ملوک خوارزمشاهی در این منطقه، خاندان آفریغ هستند که بنابر نوشته  
ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه، پیشینه‌ی آن‌ها به سال 305 میلادی می‌رسد. این ملوک که  
تعدادشان به بیست و دو نفر می‌رسد، و نسب خویش به کیخسروی کیانی می‌رسانند،  
بعدها به آل عراق شهرت یافته‌اند.

در سال 93 ه/712م، خوارزمشاه که در برابر فتنه‌ی برادرش ناتوان شده بود، قتیبه  
بن مسلم را به فتح خوارزم دعوت نمود. از این زمان به بعد، خوارزم در قلمروی جهان  
اسلام قرار گرفت. قتیبه بن مسلم پس از این توفیق، منصب ملوک خوارزم را ابقاء نمود.  
لیکن در جوار آنان، عمالی از عرب را نیز منصوب کرد که دارای قدرتی افزون بودند.  
منازعات و مجادلات این دو خاندان بعد ها اسباب تفکیک خوارزم به دو منطقه و قلمرو با  
مرکزیت کاث پایتخت ملوک خوارزم شاهی، و گرگانج محل حضور عمال عرب گردید.

کلید واژه  
خوارزم، آفریغ، کاث، فیر، قتیبه بن مسلم، آل عراق.

خراسان بزرگ در پیشینه طولانی خویش، شاهد ظهور و سقوط خاندان‌های حکومتی بسیاری بوده است که نقش کمرنگ یا پر جلوه‌ای در تحولات این منطقه داشته‌اند. از این میان اگر ناحیه خوارزم را به عنوان یکی از نواحی مهم در شمال خراسان بزرگ محسوب می‌کنیم، تحولات مختلف آن در بستر رخداد های دیگر ولایات خراسان موثر بوده است. جالب اینجاست که نظام حکومتی این منطقه به دلایل مختلف تاکنون به درستی شناخته نشده است. خاصه آنکه علل عمده‌ی در محو تاریخ این منطقه، آنگونه که دانشمندان بومی این ناحیه همانند بیرونی اشاره کرده‌اند در تخریب تاریخ این ناحیه دست داشته‌اند. با این همه می‌توان حکومت شاهان و ملوک خوارزم را که بیشتر به خوارزمشاهیان موسوم شده‌اند به پنج برهه‌ی مهم تفکیک نمود:

- 1- خوارزمشاهیان قبل از اسلام تا هنگام قبول اسلام (ملوک آفریغ) .
- 2- خوارزمشاهیان از هنگام قبول اسلام و تثبیت مجدد تا سال 385 هـ (آل عراق) .
- 3- خوارزمشاهیان در فاصله‌ی سالهای 385-407 هـ / 1017 - 995 م، (آل مأمون) .
- 4- خوارزمشاهیان از 407-432 هـ / 1042 - 1017 م، (خوارزمشاهیان تابع ترکان) .
- 5- خوارزمشاهیان پس از سال 490 هـ / 1097 م، از اولاد انوشترکین غرچه (خوارزمشاهیان متأخر).

در مقاله حاضر تلاش گردیده است تا به ناشناخته‌ترین این تقسیم بندی یعنی نخستین دوران از ملوک خوارزم بر اساس استنادات متقن و مکفی تاریخی پرداخته شود.

سرزمین و جغرافیای خوارزم حدود تقریبی که مورخان برای خوارزم دانسته‌اند، در شش منزلی از طوس (مشهد کنونی)، همان محلی است که آب نهر بلخ به دریای دیلم می‌ریزد و آنجا را سرزمینی وسیع دانسته‌اند.<sup>1</sup>

پوشش گیاهی این منطقه در گذشته‌های دور، به گونه‌ای بود که حکایت از سرسبزی و وجود گلهای زیتنی و دارویی همچون نیلوفر سفید و زرد، و دیگر گیاهان کمیاب داشته است.<sup>2</sup>

با این حال نقش حیاتی رود جیحون در منطقه خوارزم به گونه‌ای است که بدان مصر آسیای میانه گفته‌اند. زیرا زندگانی اقتصادی آن تابع جیحون همانند نیل در مصر است.<sup>3</sup> مردم سرزمین خوارزم اعم از نواحی شرق یا غربی جیحون، به جنگاوری و تیر اندازی شهرت داشته‌اند.<sup>4</sup> بر این اساس موقعیت طبیعی و مناسب خوارزم، اسباب رونق اقتصادی و حتی تداوم سیاسی در این منطقه را فراهم نموده است. تا جایی که ایرانیان را بدین سبب صاحب نهر نامیده‌اند.<sup>5</sup>

ابن فضلان که در آغاز قرن چهارم هجری / دهم میلادی به این ناحیه سفر کرد، از یخ زدگی جیحون و عبور مسافرین به همراه اسب و قاطر و الاغ از روی آن خبر می‌دهد. او این وضعیت را سه ماه توصیف می‌کند و می‌گوید که سرما به حدی بود که از شدت آن درختان به دو نیم شکاف بر می‌داشتند.<sup>6</sup> ابودلف نیز در سفر نامه خویش ذکر می‌کند که در خوارزم باران دائمی می‌بارد، هر چند که بارش برف همیشگی نیست.<sup>7</sup>

در همین راستا ثعالبی نیز در تألیفات گوناگون خود نیز از یخبندان جیحون در منطقه خوارزم، ظرف چهل روز یاد می‌کند و در توصیف آن اشعاری برای برخی از خاندان آل عراق می‌سراید. او در این توصیفات، از سختی سرما و بیداد آن یاد می‌نماید.<sup>8</sup> بسیاری از جغرافی نویسان نیز این ناحیه را محصور در بیابان های وسیع برشمرده‌اند که از سوی غزان در شمال، خراسان در جنوب و ماوراء النهر در مشرق احاطه شده است.<sup>9</sup>

با این وضع، بسیاری دیگر از مورخان، منطقه خوارزم را جزیی از قلمروی پهناور خراسان بزرگ بر شمرده اند.<sup>10</sup> البته پیرامون خراسان بزرگ و پهنه قلمروی آن بر اساس مستندات تاریخی، فراوان سخن می توان ذکر نمود که البته در این مجال کوتاه، از آن اجتناب می گردد.<sup>11</sup> اما این به معنای محدودیت جغرافیایی خوارزم نمی تواند باشد. زیرا برخی از مورخان، برای اینجا، هشتاد و سه شهر و روستای تابعه یاد کرده اند.<sup>12</sup> برخی از محققان جدید نیز حوزه ی خوارزم را عبارت از سرزمین های جنوب دریاچه آرال که رودخانه جیحون (آمودریا) در آن سمت وارد دریاچه می شود و نیز دو سمت این رودخانه را خوارزم بر شمرده اند.<sup>13</sup> گاه عنوان ترکستان نیز بر این منطقه نهاده اند، چنان که از خوارزم تا ناحیه اسپبجاب و تا سر حد فرغانه تا حدود بلاد ترک را همگی ترکستان دانسته اند:

«مسلمانان را هیچ دارالحرب صعب تر و دشوارتر از ترکستان

نیست، و خوارزم ثغر اسلام است در پیش ترکستان و همه ماوراءالنهر ثغر

است.<sup>14</sup>»

این ناحیه با این گستردگی، گاه در اقلیم پنجم،<sup>15</sup> و گاه در اقلیم ششم بر شمرده شده است.<sup>16</sup> همان گونه که نحوه قرائت این واژه را نیز مختلف خوانده اند. مثلاً خوارزم به ضم خ و کسر ر، به صورت خوارزم.<sup>17</sup>

و اما درباره معنی لغوی و وجه تسمیه خوارزم نیز دیدگاههای مختلفی ابراز شده است. برخی آنان را نشأت گرفته از خوار یا خور به معنای خورشید + زم به معنی زمین، یعنی جایگاه طلوع خورشید می دانند.<sup>18</sup> بعضی دیگر نیز خوار را به معنای سهل و بی زحمت، و رزم را ستیز و جنگ گرفته اند. این معنا را مأخوذ از داستان پادشاه کیانی کیخسرو دانسته اند که به سادگی بر شیده فرزند افراسیاب چیره شد و لذا بدانجا خوارزم نام نهاد.<sup>19</sup> البته برخی نیز این استدلال را مردود می شمارند.<sup>20</sup> در وجه تسمیه دیگر اعتقاد بر آن است که پادشاهی، چهار صد تن از غلامان خویش را به منطقه ای دور دست تبعید کرد (کاث). چون زمانی سپری شد از اخبار آنان جويا گشت و دانست که آنان صید ماهی

کرده و از گوشت (خوار) ارتزاق کرده و آن را روی هیزم (رزم) طبخ می‌کنند. پس به سبب انبوه گوشت ماهی و هیزم بدانجا خوارزم گفته اند. پس شاه آنان را به ماندن در آنجا خواند و آنجا را خوارزم گفت.<sup>21</sup>

ساخت شهرهای خوارزم و آبادی و عمران آن را برخی به ادوار باستان و به عصر اردشیر باز می‌گردانند که او به شهرسازی در این ناحیت مبادرت نمود.<sup>22</sup> در روزگار شاپور ساسانی هم، منازعه با اهل خوارزم تشدید یافت تا جایی که به سختی از سپاه شاپور شکست یافتند.<sup>23</sup>

گاه ولایت خوارزم، تحت عنوان کاث در منابع تاریخی و تحقیقات تازه یاد شده است.<sup>24</sup> و گاه از این ناحیت در تاریخ، تحت نام اورگنج یا گرگانج و یا جرجانیه ذکر می‌گردد.<sup>25</sup> در این اثنا منابعی نیز به چشم می‌خورند که از شهرهایی با دو اسم نام برده‌اند. مثلاً ذکر می‌کنند که مدینه و یشرب، اصفهان و جی، بلخ و بامیان، سیستان و زرنج و همچنین خوارزم و کاث را هم نام دوگانه ای برای ناحیتی یگانه دانسته‌اند.<sup>26</sup> این در حالی است که کاث قصبه ای از خوارزم است.<sup>27</sup> پیرامون وجه تسمیه این مرکزیت مهم در این ناحیه، می‌توان اشاره نمود که کاث (کث، کت، کذ، کد) به معنای قصبه، شهر، و آبادی دارای حصار را می‌گویند.<sup>28</sup> این شهر که نخستین مرکزیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه خوارزم محسوب می‌گردیده است در شرق جیحون، و در پایین دریاچه خوارزم واقع می‌شده است. اهمیت و شهرت این منطقه از خوارزم تا جایی بود که بسیاری از سیاحان و جغرافی نویسان، آن را در مرکز ثقل اصلی این ناحیه می‌دانسته‌اند. چنانچه با ویرانی و تخریب این شهر، زمینه های رونق دیگر شهر های خوارزم، به ویژه ناحیه و شهر جرجانیه یا گرگانج فراهم گردید.<sup>29</sup> به همین سبب هم بود که با ویران شدن این شهر (کاث)، که ظاهراً به جهت طغیان رود جیحون صورت گرفت، این مرکزیت به منطقه غرب جیحون یعنی شهر گرگانج انتقال پیدا کرد.<sup>30</sup>

درباره شهر کاث می‌توان اضافه کرد که در قرن هشتم هجری، پس از تاراج و

تخریب آن شهر، در مشاهدات ابن بطوطه، به عنوان شهری کوچک یا آبادی صغیر یاد

می‌شود.<sup>31</sup> ویرانه‌های کاث، در روزگاران متأخر، به شیخ عباس ولی موسوم گردید و امروزه بیرونی خوانده می‌شود.<sup>32</sup> در برخی از منابع، از شهری تحت عنوان فیل یا فیر در این منطقه نیز یاد می‌گردد.<sup>33</sup> فیل به احتمال قوی، همان شهر کاث در مشرق جیحون بوده است. ابوریحان بیرونی نیز که از مطلعان بر تاریخ و جغرافیای این منطقه می‌باشد، از بنیاد آن در آغازین سالهای قرن چهارم میلادی، و تخریب آن در سالهای پایانی قرن چهارم هجری یاد می‌کند.<sup>34</sup>

کشف مسکوکاتی از روزگار حکومت امویان در دارالضرب فیل یا فیر در سال 79 هـ / 698 م. حکایت‌گر آن می‌باشد که آنجا مرکزیت خوارزم، و مقر خاندان سلطنتی خوارزمشاهی در پیش از اسلام و در قرن اول هجری بوده است.<sup>35</sup> لیکن پس از تهاجم مسلمانان به این منطقه و فتح شهر فیل توسط قتیبه بن مسلم باهلی، این شهر به منصوره شهرت یافت.<sup>36</sup>

پس از کاث در مشرق رود جیحون، منطقه و شهر گرگانج یا اورگنج یا جرجانیه از رونق و اعتبار بالای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار گشت. این شهر اگر چه از کاث کوچکتر بود،<sup>37</sup> لیکن روز به روز بر رونق آن افزوده شد. تا جایی که در قرن هفتم هجری، هنگامی که یاقوت حموی از آن دیدن کرده است، از آن به عنوان یکی از وسیع‌ترین شهرهایی که او تاکنون مشاهده کرده است یاد می‌کند.<sup>38</sup> موسوم شدن به نام اورگنج، ظاهراً پس از روزگار مغولان بود که این نام را بدان دادند.<sup>39</sup> به نظر می‌رسد که گرگانج را شهر خوارزمشاهیان می‌خوانده‌اند، اما در قرن چهارم، پادشاهی در آن جدای از دیگر مناطق بوده است و پادشاه آن را امیر گرگانج می‌خواندند. رونق اقتصادی آن در آن هنگام به قدری افزایش یافته بود که در عصر سامانیان از عمده شهرهای خراسان بزرگ به شمار می‌آمد و بازرگانان و تجار بسیاری در آن، آمد و شد می‌نمودند.<sup>40</sup>

در روزگار کنونی، برای جاویدان ساختن نام و شهرت ابوریحان بیرونی، شهر گرگانج به نام بیرونی نام گذاری شده بود و اکنون به خیره نیز شهرت دارد.<sup>41</sup>

به این ترتیب؛ منطقه خوارزم و جغرافیای آن، دستخوش تحولات سیاسی و نظامی چندی در درازنای تاریخ خویش بوده است. با این حال انزوای جغرافیایی منطقه خوارزم و شهرهای عمده و اصلی آن، که از سوی بیابانها محصور می‌گردید، موجبات اعطای یک استقلال همه جانبه را به این مراکز می‌بخشید تا از تهدیدات جدی و اساسی برکنار بماند.<sup>42</sup> اگر چه تهدیدات عظیمی که می‌توانست، خراسان را تحت تأثیر خویش قرار دهد، این منطقه را نیز خالی از گزند باقی نمی‌گذارد. همانگونه که در ادامه بدان پرداخته می‌شود، هجوم مسلمانان از مهمترین رخدادهای سیاسی و نظامی بود که حتی معادلات جغرافیایی خوارزم را دستخوش دگرگونی و تغییر ساخت. این منطقه همانگونه که تحت استیلای مسلمانان از واپسین سال‌های قرن اول هجری قرار گرفت، از آخرین سال‌های قرن سوم هجری نیز، به تابعیت دولت سامانیان، که روند توسعه و گسترش جغرافیایی سیاسی را آغاز نموده بود، درآمد. خوارزم پس از پیروزی‌های امیر اسماعیل سامانی در 287 هـ/900 م. بخشی از قلمرو دولت سامانیان گردید و تا سال 385 هـ در تبعیت آل سامانیان به حیات خود ادامه می‌داد. به این ترتیب، جغرافیای خوارزم در طول تاریخ، همیشه تابع تحولات سیاسی و نظامی وارده بر این منطقه بوده است که در ادامه به بخشی از حیات آغازین ملوک خوارزم پرداخته می‌شود.

## 2- پیشینه خاندان آفریغ در خوارزم :

« قتیبه بن مسلم، هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم

شمشیر گذرانید و آنانکه از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و

اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند را نیز از میان برد.»<sup>43</sup>

روایت فوق حکایت از آن دارد که با نابودی اخبار گذشتگان در منطقه خوارزم،

بسیاری از اطلاعات و داده‌های تاریخی پیرامون پیشینه آنان نیز از میان رفته باشد. پس

تعدد و تنوع گزارشات درباره گذشته تاریخی و حتی اسطوره خوارزم، نباید دور از انتظار باشد.

یکی از محققان روس، با مطالعه تحولات تاریخی این ناحیه، اذعان می‌کند که اساساً پذیرش اینکه خاندانی به نام خوارزمشاهیان آفریغی در خوارزم بوده باشند و آل عراق هم بدانها نسب ببرند، کاملاً واهی است.<sup>44</sup>

حدس او نیز این است که احتمالاً آل عراق چون تمایل به انتساب خویش به پیش از اسلام داشته‌اند، پس دست به تحریف تاریخ زده و خود را از اعقاب آفریغ برشمرده‌اند. ابوریحان بیرونی، اصلی‌ترین مرجع اطلاعاتی تاریخ خوارزم به شمار می‌آید. لیکن با وجود بومی بودن از منطقه مورد نظر، اطلاعات خویش را بر پایه‌های اساطیر نهاده است. چنان که تاریخ خوارزمیان را به یک هزاره پیش از اسکندر می‌رساند. سپس با بیان جدال روزگار کیکاوس و کیخسرو و نبرد افراسیاب با شیده، به عصر شاهی آفریغ اشاره دارد و فرزندان او که مبدأ تاریخ خوارزمیان گشته‌اند.<sup>45</sup> هر چند که خاستگاه تاریخ خوارزمی مبتنی بر وقایع تقویمی است، تصور اینکه در اوایل قرن چهارم میلادی، سلطنت آفریغ به پایان رسیده است با حوادث تاریخی مقارن با سلطنت هرمز دوم ساسانی (9-302 م.) همخوانی ندارد. مگر آنکه بپذیریم خاندان آفریغی، صاحبان امور در منطقه خوارزم بوده باشند.

بدین ترتیب اطلاعات حاصل از گزارش ابوریحان بیرونی و کشفیات باستان شناسی پژوهشگران شوروی، کاملاً ناهماهنگ به نظر می‌رسد. این ناهماهنگی تا جایی پیش می‌رود که حتی در مسکوکات کشف شده از خوارزم عهد باستان، هیچ نشانه‌ای دال بر عبارت یا واژه و نام آفریغ دیده نمی‌شود.<sup>46</sup>

برخی از محققان نیز پارا فراتر از این پیامد و تناقض گذارده و معتقدند که اصلاً آفریغ و حتی آل آفریغ وجود خارجی ندارد و این نامگذاری محتملاً بر اساس یک اشتباه صورت پذیرفته است.<sup>47</sup>

بنابراین می‌توان نظر باسورث را مورد تأمل و مطالعه قرار داد که تبارنامه مطروحه از سوی ابوریحان بیرونی با کشفیات سکه شناسان شوروی، مطابقت ندارد.<sup>48</sup> همانگونه که نظریات برخی از محققان معاصر نیز پیرامون آل عراق، نادرست است. همانند دیدگاه



زامباور، که در تحلیل و تبیین تبارنامه برخی از خاندانهای شاهی دچار اشتباه فاحش گشته، حتی دو حکومت از خوارزمشاهیان قدیم، یعنی آل عراق و آل مأمون را یک سلسله ملوک واحد مفروض داشته و آن را تحت عنوان مأمونیان در تحقیقات خویش مذکور داشته است.<sup>49</sup> برخی از نویسندگان سلف نیز که در قرن سوم هجری زیسته اند و تألیفاتشان در نیمه اول قرن سوم تدوین شده است، ضمن اشاره تنها به اینکه شاه خوارزم را خسرو خوارزم می خوانند، هیچ اشارت دیگری بر تبار آنان و یا اشارت به خاندان آفریغ نمی نمایند.<sup>50</sup> در اینجا لازم است تا اشاره شود که، ابوریحان بیرونی ضمن اشاره به خاندان آفریغ در طی بیست و دو نفر و در مدت هفت قرن، از آغاز قرن چهارم میلادی تا پایان قرن یازدهم میلادی، حکومت آنان را به توارث یاد نموده است. جالب اینجاست که پس از کشفیات باستان شناسان از سکه های قصر سلطنتی توپراک قلعه، و بازخوانی اطلاعات این مکشوفات، تعداد اندکی از اسامی روی این سکه ها، با اسامی مذکور در آثار بیرونی همخوانی دارد. تا جایی که حتی نام شخصی به نام کیخسرو در فهرست شاهان بیرونی دیده نمی شود.<sup>51</sup>

به هر تقدیر اگر از تبارنامه ابوریحان بیرونی فقط دو نام هم با نامهای موجود بر روی مسکوکات مطابقت داشته باشد، امکان مردود دانستن خاندان آفریغ و انکار آن، کمرنگ و منتفی خواهد بود. اینجاست که بایستی یک حلقه اتصال میان خاندان شاهی خوارزم در عصر باستان، با روزگار اسلامی برقرار ساخت. هر چند که در اعصار متریقی حکومت آل عراق (شاهیه)، هیچگاه اینان به آل آفریغ شهرت نیافته و موسوم نگردیدند. فهرست این ملوک تا زمان هجوم قتیبه به خوارزم چهارده تن می باشند که ابوریحان بیرونی بدانها اینچنین اشاره می کند:

«اسکجموک بن ازکاجوار (دوم) بن سبری (شیری یا شابری) بن

سخر بن ارثموخ بن بوزکاربن خامکری بن شاوش بن سخر بن ازکاجوار

بن اسکجموک بن سخسک بن بغره بن آفریغ.<sup>52</sup>»

3- ملوک آفریغ :

آفریغ: او در قرن سوم میلادی در سرزمین خوارزم به زمامداری دست یافت.<sup>53</sup> مردم خوارزم به او همانگونه که به یزدگرد گناهکار فال بد می زدند به او نیز که از نژاد کیخسرو بود فال بد می زدند.<sup>54</sup> امکان اینکه او پیش از قرن سوم هجری به شاهی رسیده باشد نیز داده شده است. احتمالاً بعد از آنکه شاپور اول ساسانی، شورش منطقه خوارزم را که تداوم استقلال طلبی از استیلای اشکانیان پارتی بود فرو نشاند و این ناحیه را امنیت بخشید، به آفریغ عنوان خاص مرزداران که همان شاه بود را اعطا نمود. آفریغ در معنای لغوی، آریانزاد، ایرانی تبار و مأخوذ از واژه ایرانیچ نیز می تواند باشد.<sup>55</sup> بغره : پسر آفریغ است که پس از او به حکومت خوارزم دست می یابد. وجه تسمیه نام او احتمالاً همچون واژه خداداد تلقی می گردد. بغره یا بغده چون به سلطنت رسید، کاخ خودش را بر پشت فیر (یا همان شهر کاث) در سال ششصد و شانزده اسکندری بنا کرد:

« خوارزمیان به او و به زادگان او تاریخ گذاشتند و این فیر در کنار

شهر خوارزم دژی بود که خشت و گل سه قلعه تو در تو که هر یک از

دیگری بلند تر بود بنا شده بود و فوق همه این دژها، کاخ سلطنتی بود [...]»

قصر فیر از فاصله بیش از ده میل دیده می شود و نهر جیحون این قصر را

از میان برد و هر سال پاره ای از بنای آنرا منهدم کرد.<sup>56</sup>»

باستان شناسان شوروی سابق، با کاوش هایی که در منطقه کاث باستانی صورت

داده اند، سکه هایی به دست آمد منجمه سکه های ملوک آفریغی، که مطالب چندی را بر

روی این مسکوکات می توان یافت.<sup>57</sup>

**سکسک:** او از فرمانروایان خوارزم و از نژاد آفریغ به شمار می رود که هیچ

اطلاعاتی پیرامون احوال و روزگار او، همچنین مدت زمامداری و کیفیت آن در دسترس

نیست. نام او احتمالاً مأخوذ از سخ یا سک و تداعی گر واژه سکاست. ساکس یا سکا در

گویش اوستایی خشایثیه به معنی و لفظ شاه بوده است. پس سخسک می تواند به معنی شاه سکایی یا سکاشاه بوده باشد.<sup>58</sup>

**اسکجموک اول :** درباره او هیچ اطلاع تاریخی وجود ندارد و پیرامون احوال و نحوه حکومت داری او نیز چیزی روایت نشده است یا اینکه از بین رفته است. لیکن در زمینه وجه تسمیه و نام او، برگرفته از دو بخش می باشد: قسم اول هم می تواند مقتبس از سکه یا سک (سکاها) باشد. هم ماخوذ از اشک (اشکانی) دیده می شود. بخش دوم جموک یا حموک است که در زبان بخارایی به معنای گوهر و کسی که بزرگ باشد آمده است.<sup>59</sup> بدین ترتیب از ترکیب این دو قسمت شاید بتوان معنای، از گوهر اشکانی، و یا مهتر سکایی را دریافت کرد.

**ازکاجوار اول :** این نام بر روی سکه ای تحت عبارت اسکتسور \* آمده است. از وی که فرزند اسکجموک اول بود نیز هیچ اطلاعی در تاریخ در دست نیست. نام او نیز می تواند دربردارنده مفهوم و معنایی اشکانی نژاد و یا از تبار اشک باشد.<sup>60</sup>

**سخر اول :** به گفته بیرونی، او پسر ازکاجوار اول بوده است. لیکن درباره زندگی و احوال او نیز هیچ اطلاعی در دست نیامده است. نام او به ظاهر از خستره اوستایی فارسی باستان به معنی خسرو، شاه یا شهریار گرفته شده باشد. خسرو نیز همچنانکه قبلاً در سخن ابن خرداد به مشاهده کردیم، لقب شاهان خوارزم به شمار می رفته است. (یادداشت شماره 50)

**شاوش:** ظاهراً معرب گشته واژه سیاوش اسطوره‌ای است و در تبار نامه ابوریحان بیرونی نیز چون اشارت به حکایات اسطوره ای پیرامون خوارزم شده است، پس از اشارت به خاندان شاهیه خوارزم می تواند داشته باشد. پیرامون شخصیت و دوران حکومت داری او نیز در تاریخ چیزی یافت نمی شود و یا اینکه بعدها از میان رفته است. چنانچه بیرونی هم اطلاعاتی در این زمینه نمی دهد.

\* Askatsvar

**خامکری:** او پسر شاولش یا همان سیاوش بوده است که از او نیز گزارشاتی بدست

محققان نرسیده است.

**بوزکار :** درباره او نیز هیچ نکته‌ای به دست نیامده است. تنها از نام او که بر وزن بزهار مفهومی می‌گردد می‌توان به شرایطی مطابق با لقب یزدگرد اول ساسانی اشاره نمود. زردشتیان به دلیل گرایشات او به سوی دیگر نحله‌های مذهبی لقب بزهار دادند. اگر دوران بوزکار را مقارن با عصر یزدگرد اول در نظر بگیریم، می‌توان احتمال داد که او نیز به دلیل تمایلات مزدکی، توسط موبدان زردشتی به بزهار شهرت یافته باشد. زیرا که مزدک نیز بر اساس اعتقاد ابوریحان بیرونی، از مردم خوارزم و از قصبه نسا بوده است.<sup>61</sup> بدین ترتیب، می‌توان حدس زد که شاید به همین دلیل نیز بوزکار هم گرایشات مزدکی یافته و از سوی موبدان به بزهار ملقب گشته باشد. چنانچه شورش خورزاد بر ضد برادرش خوارزمشاه که منجر به هجوم دوباره قتیبه بن مسلم باهلی در سال حدود 93 هـ / 712 م. گردید نیز متأثر از گرایشات مزدکی خورزاد بوده است.<sup>62</sup>

**ارثموخ :** همانگونه که در منابع اشاره می‌شود، دوران زمامداری او بر خوارزم، مقارن با بعثت پیامبر اسلام (ص) بوده است. بیرونی نیز او را مستقیماً به آفریغ منسوب می‌دارد.<sup>63</sup> جالب اینجاست که نام ارثموخ منطبق با یکی از اسامی منقوش شده بر روی مسکوکات مکشوفه در خوارزم نیز هست.<sup>64</sup> وجه تسمیه او نیز احتمالاً در قسمت اول ارته یا ارته به معنی نظم و عدل است که در دیگر نام‌های عصر ساسانیان نیز همانند اردوان، اردشیر و... دیده می‌شود. قسم دوم نام او هم به معنی نما، چهره و سیماست. این دو قسمت بر روی یکدیگر به مفهوم عدل نما، قدسی چهره دیده می‌شود. این نام بر خلاف نام پدرش که شاید بزهار گفته می‌شد، نشانگر تأیید روحانیون زردشتی دیده می‌شود. با تمام این احوال، پیرامون تحولات عصر سلطنت او، و نحوه زمامداری او نیز چیزی به ما نرسیده است.

**سخر دوم :** هیچ اطلاعی درباره او وجود ندارد. نام او نیز بیانگر خسرو یا شهریار

در خوارزم می‌باشد.<sup>65</sup>

**سبری (شیری یا شابری):** باسورث به نقل از زاخائو، آن را سابری ذکر می کند.<sup>66</sup> این نام نیز ظاهراً مترادف با سخر به معنای خسرو می تواند تلقی گردد. دوران زمامداری او بر خوارزم محتملاً پیش از نیمه قرن اول هجری بوده است. در این ایام نیز وقایع چندی بر خوارزم گذشت که نمی توان به سادگی از کنار آن ها گذشت. این تحولات عبارت از نحوه چانه زنی، منازعات و مصالحات میان مسلمانان و اهل خوارزم بود.

4- ملوک خوارزم در قبال هجوم اعراب مسلمان:  
نخستین گزارش از هجوم مسلمانان به منطقه خوارزم مربوط به سال 32 هـ / 652 م. مقارن با خلافت عثمان بن عفان در مدینه بود. احنف بن قیس مأمور فتح بلاد خراسان، از سوی عبدالله بن عامر گردید.<sup>67</sup> احنف پس از فتح خراسان توسط عبد الله بن عامر، مأمور فتح بلخ و سپس خوارزم شد. او پس از تهاجم و فتح نواحی اطراف بلخ، سپاهیانش را به سوی خوارزم متوجه ساخت. لیکن چون فصل سرمای زمستان آغاز شده بود، نسبت به لشکر کشی بدانجا با یارانش مشورت نمود و آنان به دلیل مشقات اقلیم خوارزم در فصل سرمای زمستان، او را از فتح و تهاجم به خوارزم باز داشتند.<sup>68</sup> اگر چه احنف در سال 33 هـ / 653 م. نیز به فتوحات خویش در منطقه مرو مبادرت نمود، اما به دلایل چندی، به سوی خوارزم و و فتح آنها توفیق نیافت.

چند صباحی در داخل قلمرو اسلامی به سبب تشنجات و تشتت های سیاسی و نظامی و به ویژه اصلاحات در عصر خلافت امام علی (ع)، مرزهای شمالی خراسان برخوردار از ثبات شد.

اعراب در سال 45 هـ / 665 م. برای نخستین بار در مرو یا در جنوب ولایت پهناور خوارزم سکونت گزیدند و فاصله خود را به مرکزیت خوارزم هر چه نزدیک و نزدیک تر ساختند.<sup>70</sup> این تلاش، تمهید لازم را برای هجوم گسترده به شهر های خوارزم و منازعه با ملوک خوارزم فراهم می نمود.

در سال 51 هـ / 671 م، ربیع بن زیاد حارثی به ولایت خراسان منصوب شد و به همراه خود قریب به پنجاه هزار تن از اهالی بصره و کوفه را با خانواده هایشان به خراسان

کوچ داد و در آن سوی نهر جیحون مستقر ساخت.<sup>71</sup> تثبیت زمامداری حکام عرب مسلمان در حوالی طخارستان و مرو، زمینه های هجوم به خوارزم را فراهم ساخت. لذا در سال 53 هـ / 673 م، عبد الله بن عقیل ثقفی بر خوارزم هجوم برد و بر آنجا دست یافت، لیکن اگر چه غنایم زیادی با خود بازگرداند، لیکن نتوانست حاکمیت خود را بر خوارزم تثبیت نماید.<sup>72</sup> به این ترتیب نخستین هسته های هجوم به خوارزم که توأم با توفیقات بسیار نیز بود به توسط ربیع بن زیاد حارثی صورت پذیرفت. ربیع مجدداً بر بلخ به طور مصالحه دست یافت و قهستان را نیز گشود و جمعی از ترکان را نیز به قتل رسانید.<sup>73</sup> با در گذشت ربیع و سپس در سال بعد 54 هـ / 674 م، پسرش عبدالله بن ربیع، عبید الله بن زیاد بر ولایت خراسان امارت یافت و به سرعت به فتح چغانیان و بخارا مبادرت نمود. عبید الله بن زیاد از نهر جیحون عبور کرد و در بخارا به مقابله با ترکان برخاست و با هزیمت ترکان، بر بخارا استیلا یافت.<sup>74</sup> فتح بخارا در ولایت سغد (ماوراءالنهر) مجدداً زمینه های لازم برای دستیابی بر ولایت بزرگ خوارزم را فراهم می‌ساخت.

در سال 56 هـ / 676 م، پس از آنکه معاویه بن ابوسفیان، برای پسرش یزید دوم جهت ولایتعهدی بیعت گرفت، سعید بن عثمان بن عفان را نیز به تلافی همراهی و همسویی با خود در این بیعت، به امارت خراسان اعزام نمود. او پس از فتح سمرقند و سپس دستیابی مجدد بر بخارا، به قصد تهاجم به طبرستان و سرزمین گرگان برخاست. در همین اثنا نیز او متوجه خوارزم گردید و توانست با ملوک خوارزم به مصالحه توفیق یابد.<sup>75</sup> این قضیه، نشانگر تیز بینی و درایت بسیار ملوک خوارزم در رهایی از سلطه حکام عرب مسلمان دیده می‌شود.

حکومت خوارزم در این ایام محتملاً در دست سبری از تبار آل آفریغ بوده باشد. هر چند که برخی از محققان، معتقدند که حوادث دوران سعید بن عثمان و پس از آن، مقارن با حکومت و زمامداری ازکاجوار دوم فرزند سبری خوارزمشاه این منطقه بود.<sup>76</sup>

در سال 60 هـ / 680 م، با درگذشت معاویه بن ابوسفیان، فرزندش یزید دوم به خلافت نشست. از سوی یزید، سلم بن زیاد به ولایتداری خراسان بزرگ و سیستان منصوب و رهسپار گردید.<sup>77</sup> او در سال 61 هـ / 681 م، بر خراسان وارد شد و بلافاصله به غزای شهرهای شرقی خراسان و نواحی شمال آن مبادرت نمود. سلم، مهلب بن ابی صفره را با پنج هزار سپاهی، به فتح خوارزم اعزام نمود. مهلب به فتح سغد (نواحی شرقی جیحون در ماوراءالنهر) توفیق یافت به غزای شهرهای خوارزم برخاست. در این راستا، مهلب با مقاومت ملوک خوارزم و احتمالاً با سپاهیان ازکاجوار دوم در حدود کاث و هزار اسب رو به رو گردید. سپاهیان مسلمان به فرماندهی مهلب توانستند پس از تصرف و فتح مروشاهجهان، به غزای نواحی خوارزم و استیلای بر آن برآیند. اهل خوارزم، چون تاب مقاومت نیاوردند خواستار صلح شدند. پس مهلب مصالحه با ملوک خوارزم را پذیرفت. ظاهراً در سال 64 هـ / 683 م، چون در مرکز خلافت شام، یزید در گذشت و بین مدعیان، منازعه برخاست، مردم خراسان نیز دست به شورش وسیعی زدند و بسیاری از عمال عرب را بیرون راندند. این غائله به حدی وسعت یافت که بسیاری از مردمان بر ولایات خود مسلط شدند. تا اینکه عبد الله بن خازم زمام امور را به دست خویش گرفت.<sup>79</sup> در این میان عبد الله بن زبیر چون بر امور مرکز خلافت استیلا یافت، مهلب بن ابی صفره را به امارت خراسان فرستاد.<sup>80</sup> او توانست ولایات خراسان را منجمله خوارزم را تثبیت و آرام سازد. تا اینکه در سال 75 هـ / 694 م، حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق امارت یافت و امارت خراسان را به امیه بن عبدالله بن خالد سپرد.<sup>81</sup> از سوی امیه، سفیان بن ابرد، در سال 77 هـ / 696 م، به نواحی طبرستان، خوارزم و ماوراءالنهر لشکر کشید و به ویژه به سرکوب خوارج نواحی طبرستان و دماوند توفیق بسیار یافت. اینچنین بود که ولایت خوارزم نیز از سوی والیان مختلف خراسان، مورد تهاجم و استیلا واقع می گشت و هر از چند گاهی خراج و غنایم بسیار از آن جمع و به مرکز امارت خراسان و مرکز خلافت فرستاده می شد.<sup>82</sup>

در پایان همین سال نیز بود که مجدداً مهلب بن ابی صفره به امارت خراسان رسید و امور جنگ را بر عهده گرفت و پسرش مغیره عهده دار خراج ولایت خراسان شد.<sup>83</sup> حجاج بن یوسف فرمانروای کل ولایات ایران نیز، تمامی امور ولایات ایران را زیر سلطه خویش در آورد.

با در گذشت مغیره بن مهلب، برادرش یزید به سوی مرو و خوارزم اعزام گردید. اما چون در همان سال پدرش مهلب نیز در گذشت، تمامی امور خراسان تحت قبضه اختیار یزید بن مهلب قرار گرفت. او سلطه خود را بر سر تا سر ولایات خراسان تقویت نمود. لیکن در سال 85 هـ 704 م، همزمان با استیلای یزید بن مهلب بر خوارزم، نواحی جنوب خوارزم، به ویژه منطقه مرو را وحشت طاعون در بر گرفت و بسیاری از مردمان را به کام نیستی فرو برد.<sup>84</sup> نگرانی حجاج از یزید والی خراسان موجب گردید در همان سال، وی را معزول و قتیبه بن مسلم باهلی را ولایت دار خراسان گرداند. ناکامی های یزید از جمله دیگر دلایل ناکامی او بود. منجمه چون با ملوک خوارزم صلح نمود، برخلاف مصالحه نامه با خوارزمیان، جامه های اسیران را به جهت پوشیدن سربازان خویش از تن بیرون آورده بود.<sup>85</sup> چنین برخوردهایی موجبات ناخشنودی و شورش مردمانی چون خوارزمیان را فراهم ساخته بود.

ظاهراً پس از این ایام بود که شاه خوارزم از کاجوار دوم درگذشت و فرزندش اسکجموک به امیری خوارزم دست یافته بود. سکه‌ای از او به نام اسکجموک \* به دست آمده است که بر صحت حکومت او بر خوارزم در این روزگار حکایت می‌کند.<sup>86</sup> بدین ترتیب، مقارن با حکومت اسکجموک از تبار آفریغ در خوارزم، حمله بزرگ قتیبه بن مسلم به این منطقه نیز صورت گرفت. البته پیرامون شخص حاکم خوارزم مقارن باین تهاجم اختلاف نظرهای بسیاری نیز وجود دارد. اشاره به نامهایی چون جیفان<sup>87</sup>، یا در اصل گیفان (نام یکی از روستاهای کنونی اطراف بجنورد در خراسان شمالی)، چنگان،

\* Askadgamuk



چانغریا، چیغان،<sup>88</sup> از این دسته است، که البته هیچ کدام در نامهای مطروحه ابوریحان بیرونی دیده نمی‌شود.

به هر حال یکی از بهترین تحولات سیاسی - نظامی در تاریخ خوارزم را می‌توان به این دوره از حیات این منطقه اضافه کرد. ظاهراً جدال خانوادگی میان خوارزمشاه و مخالفانش که احتمالاً از افراد خاندانش بوده‌اند، موجب مجادلات بسیاری در این زمان گردید.

یکی از این مدعیان که از میان خاندان ملوک خوارزم نیز بوده است، خورزاد برادر شاه خوارزم بوده است. خورزاد ظاهراً به دو دلیل، سر به عصیان علیه حاکمیت برادرش بر می‌دارد. نخست این که خواسته‌ها و تمنیات شخصی موجب این مخالفت گردید. دوم آن که، مجادلات سیاسی و ادعای حکومت سبب این شورش گسترده در خوارزم شده است. درباره دلیل نخست نیز چند نکته را می‌توان اشاره کرد. به قول برخی از منابع، زیاده‌خواهی‌ها، خودخواهی، عسرت طلبی و زن بارگی، عامل اساسی مخالفت خوارزمشاه با اعمال برادرش خورزاد بود. خورزاد با تعدی به حقوق دیگران و خاصه تجاوز به حریم زنان و دختران اعیان، و کنیزان دیگر مردمان خوارزم، ناخرسندی بسیاری را فراهم ساخته بود. ستم و ظلم وارده از سوی او چنان بود که مردمان را از سرکوب او عاجز و خوارزمشاه را نیز از سرکوب و مخالفت با وی ناتوان ساخته بود. لذا دست به سوی امیر خراسان قتیبه بن مسلم دراز کرده و از او یاری طلبید.<sup>89</sup>

عامل دیگر در عصیان خورزاد برادر خوارزمشاه، ظاهراً تمایلات مزدکی او بوده است.<sup>90</sup> در صورت پذیرش این مسأله به ناچار باید بپذیریم که تحرکات مزدکی در این زمان، منطقه خوارزم را نیز در امان نگذاشته است، و بهترین صورت آن، تجلی در شورش خورزاد از خاندان ملوک خوارزم می‌باشد.

دلیل دوم بر بروز جنبش یا شورش خورزاد، سبب گسترده شدن دامنه این طغیان در ملوک خوارزم تا جایی بود که خوارزمشاه به دلیل مجادلات درون خاندان شاهی، از خوارزم طرد شده و به ترکستان هزیمت می‌نماید.<sup>91</sup> شدت وحدت این شورش نشانگر

عمق این منازعات داخلی دربار خوارزمشاهی می‌تواند باشد. محتملاً این درگیری میان خورزاد و برادرش اسکجموک شاه خوارزم از ملوک آفریغ بوده است که در شهر کاث استقرار داشته است.

به هر ترتیب، بر اساس روایت منابع تاریخی، قتیبه بن مسلم از سوی خوارزم شاه، جهت کمک و یاری او در دفع شورش خورزاد، به خوارزم به صورت پنهانی و مکتوب دعوت شد. از این دعوت هیچ یک از بزرگان اطلاعی نداشت. پس قتیبه این فرصت را مغتنم شمرد و دعوت خوارزمشاه را پذیرفت و از مرو حرکت نمود و وانمود کرد که قصد هجوم به ماوراءالنهر را دارد. خوارزمشاه نیز پنهانی از قصد قتیبه مطلع گردید. لذا در میان بزرگان خبر داد که خاطر آسوده دارید که قتیبه و سپاه مسلمانان، قصد سغد دارند و هیچ قصدی به خوارزم نکرده‌اند. لذا مخالفان و بسیاری از اعیان خوارزم به دنبال امور خود پرداختند. قتیبه با سپاه خود به سرعت عزم هزار اسپ کرده و در آن جا فرود آمد. چون بزرگان خوارزم بر حضور سپاه مسلمانان آگاه شدند، به قصد مقابله برخاستند. لیکن خوارزم شاه آنان را بازداشت و گفت که سپاه‌یانی به مراتب قوی‌تر از ما در برابر این سپاه تاب مقاومت نیاورده‌اند. حال چگونه ما خود را به مهلکه اندازیم. پس همگان را به مصالحه با قتیبه متقاعد ساخت. پس قتیبه به آسودگی به سرکوب مخالفان خوارزمشاه که اکنون با او نیز سر جنگ داشتند پرداخت. قتیبه آنان را سرکوب و بسیاری از مخالفان را به خوارزمشاه تسلیم نمود. او نیز اینان را از میان برد و اموالشان را به قتیبه بخشید.<sup>92</sup>

قتیبه بن مسلم باهلی، پس از این پیروزی و دریافت غنایم و اموال فراوان در فیر (کاث)، به هزار اسپ رفت. در این زمینه داستانهای بسیاری نیز در منابع تاریخی آمده است.<sup>93</sup> آورده‌اند که او از خوارزم یکصد هزار اسیر با خود به مرو آورد.<sup>94</sup> برخی دیگر از منابع نیز این رقم را تعداد کل اسیران سپاه قتیبه از فتوحات خوارزم و ماوراءالنهر دانسته‌اند.<sup>95</sup>

با گذشت اندک زمانی از خروج قتیبه از خوارزم، مقدمات یک هجوم گسترده‌ی دیگر بدانجا فراهم شد. درباره علل این هجوم نیز دلایل مختلف اشاره شده است، لیکن هر

چه باشد، شدت مسأله به حدی بود که قتیبه را وادار ساخت تا مجدداً از مرو به خوارزم عزیمت کند و دست به خشونت بسیار زند.<sup>96</sup>

آن چه بیشتر مقبول به نظر می‌رسد حکایت درگیریهای داخلی در دربار ملوک خوارزم است که خوارزمشاه را از مقرر قدرت خویش کاث در مشرق جیحون، به هزیمت به سوی ترکان کشانید. این قضیه مهمترین مقدمه بر استقرار حکام عرب در غرب جیحون در شهر جرجانیه یا همان گرگانج شد. زیرا سیر تاریخی حکام عرب مسلمان در این سوی جیحون در خوارزم موجبات پیدایی خاندانهایی از ملوک شاهی را فراهم ساخت. این تبار و ملوک گرگانج به تدریج چنان رشدی یافتند که در سال 385 هـ/995م، تشکیل حکومتی با نام آل مأمون را در همان شهر گرگانج دادند.

بنابراین دومین هجوم قتیبه به خوارزم، ساختارهای سیاسی این منطقه را کاملاً درهم ریخت و اوضاع آتی آنجا را دستخوش تحولات و آبستن رخدادهای مهم سیاسی - نظامی نمود، تا دو سلسله از خاندانهای ملوک خوارزم را به سلطنت و حاکمیت سیاسی ثبات بخشید.

به هر حال، چه منازعات داخلی دستگاه ملوک خوارزم بالا گرفته باشد که خوارزمشاه را به دیار ترک متواری سازد، یا این که عامل والی خراسان ایاس بن عبدالله توسط شورشیان یا مخالفان به قتل رسیده باشد، و یا این که جنبش مزدکیان در خوارزم سر برداشته باشد، قتیبه سپاهی گران را عازم سرکوب خوارزمیان کرد. این شدت عمل سپاه قتیبه به گونه‌ای بود که حکایت ابوریحان بیرونی را در این رابطه در تاریخ پیرامون سرنوشت سیاسی و اجتماعی خوارزم ثبت و یادگار ساخت:

«چون قتیبه بن مسلم، در دفعه‌ی دوم، خوارزم را گرفت و اهل آن

مرتد شده بودند، اسکجموک [...] را برای ایشان پادشاه قرارداد [...] و تاریخ ایشان به هجری منتقل شد و با دیگر مسلمانان در تاریخ توافق رأی حاصل کردند. قتیبه بن مسلم، هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید و آنان که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و

اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند ایشان را نیز به دسته‌ی پیشین  
ملحق ساخت.»<sup>97</sup>

بر اساس سخن بیرونی، علل این غائله که حتی موجب فرار خوارزمشاه به ترکستان گردید، بیشتر بر حول محور صاحبان اندیشه و عقیده در خوارزم دور می‌زند. شاید آنان بودند که از همکاری‌های ملوک خوارزمی و مبادلات و روابط فیما بین خوارزمیان و مسلمانان ناخشنود شده بودند. بر این اساس، ترتیب یک شبه کودتا، یا شورش علنی گسترده را علیه ملک خوارزم که محتملاً همان اسکجموک بود را دادند. به هر حال علت این رخداد تاریخ هر چه که باشد، برخوردار از معلولی دهشتناک و وحشت‌آور بود. قتل عام صاحبان کتاب و قلم، آنهم با این شدت و وسعت، درخور تأمل هر چه بیشتر است. اما به دلیل عدم روایات جامع و گسترده در این رابطه بیشتر از این نمی‌توان به تعمیق و تحلیل آن مبادرت کرد.

بنابراین پس از این استیلای مسلمانان بر خوارزم، عملاً حیات سیاسی خوارزم در شرق و غرب جیحون از همدیگر منفک شد. در جوار ملوک خوارزم که خاستگاه باستانی به آفریغ می‌رسانیدند، خاندانی تازه از عاملان اعراب مسلمان در این دیار رحل اقامت افکنده و تثبیت شدند.

از سوی دیگر، حکام مسلمان خراسان بزرگ، مترصد آن بودند تا با تقویت قوای خویش، از طریق خوارزم، به سرزمینهای شرقی و دیار ترک هجومهای همه جانبه ببرند. در راستای چنین مقصودی، طبعاً تثبیت قدرت در خوارزم، از عمده تلاشهایی بود که می‌باید صورت می‌دادند.<sup>98</sup>

هر چند قدرت واقعی، پس از استقرار عاملان قدرتمند عرب مسلمان در گرگانج (جرحانیه)، در دست اعراب باقی ماند و وظیفه اساسی نظارت بر جمع‌آوری خراج و تأمین سپاه جهت مقابله و دفع حملات ترکان و دشمنان را آنان بر عهده داشتند.<sup>99</sup> شاورشفر: از دیگر ملوک خوارزم و فرزند اسکجموک است که نامش را بیرونی در سلسله آل آفریغ یاد می‌کند.<sup>100</sup> این واژه محتملاً برگرفته از دو قسمت سیاوش و فرّ، و به معنی

فر سیاوش داشتن می‌باشد. عصر حکومت او بر خوارزم دقیقاً روشن نیست، لیکن وی پس از پدر زمام امور خوارزم را در دست گرفت و همچنان مناسبات خویش را با سرزمینهای ماوراءالنهر ادامه بخشید. احتمال دارد حدود سلطنت وی پیش از آغاز نهضت ابومسلم خراسانی بوده باشد.

از اسلام آوردن او اطلاعی در دست نیست. اگر چه ملوک خوارزم همراه باقوای مسلمان جهت هجوم به شهرهای ماوراءالنهر می‌شوند، اما هیچگاه این به معنای مسلمان شدن آنان نمی‌باشد. چنان که در سال 104 هـ / 722 م، خوارزمشاه همراه سعید حرشی عامل خراسان، در فتوحات منطقه سغد به چشم می‌خورد.<sup>101</sup> یا این که در سال 109 هـ / 728 هـ مقارن با آشوبهای ماوراءالنهر، خوارزم نیز دستخوش آشوب بوده است. در سال 110 هـ / 738 م، عامل نصر بن سیار والی خراسان، بر خوارزم، پدرزن او ابو حفص بن علی بوده است.<sup>103</sup>

با آغاز جنبش ابومسلم خراسانی، خوارزم نیز در معرض تحولات داعیان عباسی قرار گرفت و یکی از نقبای دوازده گانه عباسی به نام علاء بن حرث بدان جا اعزام گشت.<sup>104</sup> ابومسلم خراسانی چون زمان را نزدیک یافت، پس ابوالجهم بن عطیه را نزد علاء بن حرث فرستاد تا پرده از دعوت عباسیان در خوارزم بر دارد.<sup>105</sup> ظاهراً بعد از چندی ابومسلم از مرو که فاصله چندانی با شهرهای خوارزم نداشت، با سپاهی حرکت نمود و پس از استیلای بر آن جا، خراج آن را مطالبه و گرفت. این در حالی بود که ظاهراً شاورش پادشاه خوارزم از شریک بن شیخ المهری پشتیبانی و حتی با او بیعت نمود.<sup>106</sup> ملوک خوارزم در این روزگار، ظاهراً کوشش‌هایی نیز برای جلب توجه دربار چین انجام دادند و لیکن مفید واقع نشد و دربار چین از مناسبات با شاورش و دیگر حکام ماوراءالنهر اجتناب کرد.<sup>107</sup>

ترکسبائه: فرزند شاورش فرمانروای خوارزم است که وجه تسمیه نام او از دو قسمت ترک و سبائه یا خشایثه تشکیل شده است. اگر سبائه به معنای شاهی گرفته شود، می‌توان به شاه ترک این واژه را استنباط کرد. این نام می‌توان آخرین نام غیراسلامی

ملوک خوارزم از اولاد آفریغ محسوب داشت. زیرا پس از وی، دیگر فرزندان او از ملوک خوارزم، به نامهای اسلامی نامیده شدند. از روزگار حکومت او بر خوارزم اطلاعی در دست نیست.

**عبدالله بن ترکسبائه:** دوران حکومت او بر خوارزم احتمالاً اوایل قرن سوم هجری بوده است. او نخستین فردی از خاندان ملوک خوارزم و از اولاد آفریغ است که نام اسلامی عبدالله اختیار می‌کند. اگر دوران او را مقارن با عصر خلافت ابو عبدالله مأمون و در پایتختی مرو بدانیم، قریب می‌نماید که به دلیل نزدیکی به مرکز خلافت (مرو تا خوارزم فاصله چندانی ندارد) و تبلیغات وسیعی که مأمون خلیفه عباسی انجام می‌داد، او نیز مسلمان شد و در تبعیت کامل خلافت قرار گیرد.

از ویژگیهای عصر مأمون عباسی آن بود که امیران ولایات را با لقب شاه یا ملک مورد خطاب قرار می‌داد و تلاش می‌نمود تا اگر به ظاهر هم که شده آنان را مسلمان کند. بنابراین حتی پذیرش نام عبدالله نیز به تبع از نام مأمون می‌تواند باشد. مأمون از سال 198 هـ / 813 م، تا سال 203 هـ / 818-19 م، در مرو حضور قدرتمندانه داشت و همین موقعیت، برای استواری موقعیت خوارزم و خوارزمشاه کاملاً مناسب به نظر می‌رسد. حتی در همین دوران است که خوارزمیان در سرکوب شورش رافع بن لیث در سال 190 هـ / 806 م، (که چون بالا گرفت، هارون خلیفه عباسی را نیز وادار به حضور در خراسان کرد)، شرکت می‌نمایند، چنان که آل سامان همکاری و شرکت جستند.<sup>108</sup> اگر روزگار حکومت عبدالله خوارزمشاه را دهه‌های نخست قرن سوم هجری بدانیم، قطعاً می‌باید به مناسبات با دولت طاهریان هم اشاره شود. در منابع آمده است که خراج خوارزم در عصر عبدالله بن طاهر 230-215 هـ / 846-831 م، (به علاوه ناحیه کردر) چهارصد و هشتاد و نه هزار درهم خوارزمی بوده است.<sup>109</sup> در همین ایام عامل امیر خراسان در ولایت خوارزم، شخصی به نام منصور بن طلحه بن طاهر بن حسین بود که عبدالله بن طاهر او را حکیم آل طاهر بر می‌شمرد.<sup>110</sup> منصور ظاهراً در عصر امارت محمد بن طاهر نیز همین عاملیت را بر خوارزم و نواحی مجاور داشته است.

منصور بن عبدالله بن ترکسبانه: دوران حکومت او مقارن با ظهور و تثبیت خاندان سامانیان بر ماوراءالنهر و سپس خراسان بزرگ بوده است. اگر چه از احوال و حیات او اطلاعی در دست نیست، لیکن رخدادهای روزگار این ملک خوارزم، با تحولات عصر سامانیان گره خورده است و باید بحث را در همین جابه پایان رسانید. زیرا سخن از دیگر ملوک خوارزم نیاز به مبحثی مفصل و کاملاً مجزا از مقوله حاضر تحت عنوان خوارزمشاهیان آل عراق دارد.

### نتیجه گیری

با وجود اطلاعات جسته و گریخته‌ای که پیرامون سرزمین خوارزم وجود دارد، تبیین جایگاه روشن سیاسی و اجتماعی این منطقه در تاریخ، کاری دشوار به نظر می‌رسد. اگر چه در مقاله حاضر تلاش گردید تا سیر منطقی از حوادث خوارزم و ملوک شاهیه آن به دست داده شود، لیکن هنوز هم جای بررسی و نقادی آن دیده می‌شود. اگر بتوانیم ملوک خوارزم را تا پیش از عصر اسلامی و خاصه دولتهای خراسان همچون طاهریان و سامانیان، آل آفریغ بدانیم، تقسیم بندیهای بعدی یعنی پیدایی آل عراق و آل مأمون، ساده‌تر خواهد شد.

چهره ملوک خوارزم در پرده‌ای از اسطوره و تاریخ رقم خورده است و دریافت واقعی از حیات مردمان و شاهان این سرزمین را دشوار می‌سازد. لذا در مقوله حاضر تلاش گردید تا حوادث تاریک تاریخ ملوک خوارزم مورد بررسی قرار گیرد تا دیگر حوادث این منطقه تحت عنوان حکومت‌های آل عراق و آل مأمون در روشنی قابل مطالعه و تحقیق باشد.



یادداشت‌ها

- 1- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، 1381، ص 44.
- 2- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد: الصيد نه فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ترجمه باقر مظفرزاده، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نشر آثار، 1383، صص 208-974.
- 3- تولستوف: «بیست سال حفاریات خوارزم»، مجله پیام نوین، تهران، س 2، (1339)، ش 11-12، ص 54.
- 4- گمنام: حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، 1362، ص 123.
- 5- خوارزمی، ابو عبدالله محمد: مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1347، ص 11.
- 6- ابن فضلان: سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، مشرق، 1355، صص 64-66.
- 7- ابودلف: سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، زوار، 1354، ص 83.
- 8- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد: لطائف المعارف، ترجمه علی اکبر شهابی، مشهد، آستان قدس رضوی، 1368، ص 267؛ ثعالبی، ابومنصور: خاص الخاص، بیروت، مطبعه سعادت، 1326، ص 188؛ ثعالبی، ابومنصور: دیوان الثعالبی، بغداد، آفاق عربیه، 1990، ص 45.
- 9- جیهانی، ابوالقاسم احمد: اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد، به نشر، 1368، ص 182؛ اصطخری، ابواسحاق ابراهیم: مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1347، ص 235؛ ابن حوقل: سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورہ الارض)، ترجمه

- جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، 1366، ص 206؛ ابوالفداء: تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1349، ص 550؛ منجم، اسحاق بن حسین: آکام المرجان، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، آستان قدس رضوی، 1370، ص 83.
- 10- قدامه بن جعفر: الخراج، ترجمه و تحقیق دکتر حسین قره چانلو، تهران، البرز، 1370، ص 141؛ همدانی، ابوبکر احمد بن فقیه: ترجمه مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه ح مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1349، ص 171؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، 1365، ص 58؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، 1370، ص 96؛ گمنام: تاریخ سیستان، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران، کلاله خاور، 1366، ص 27.
- 11- برای آگاهی بیشتر در زمینه خراسان بزرگ در پیشینه‌ی تاریخی، ن. ک. به؛ نگارنده: پژوهشهایی پیرامون عصر سامانیان، مشهد، پژوهش توس (با همکاری دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد)، 1386، ص 109-122؛ نگارنده: تاریخ سامانیان، تهران، امیر کبیر، 1380، ص 80.
- 12- حسنی رازی، مرتضی: تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام، به تصحیح عباس اقبال، تهران، اساطیر، 1364، ص 91.
- 13- قفس اوغلی، ابراهیم: تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه دکتر داوود اصفهانیان، تهران، گستره، 1367، ص 37.
- 14- اصطخری: مسالک و ممالک، ص 229.
- 15- گمنام: مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران، کلاله خاور، 1318، ص 480؛ ابن رُسته: الاعلاق النفیسه، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، تهران، امیر کبیر، 1365، ص 112؛ قزوینی، زکریا بن محمد: آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، اندیشه جوان، 1366، ص 255.

- 16- مقدسی، ابو عبدالله محمد: احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1361، ج 1، ص 89؛ منجم: آکام المرجان، ص 83.
- 17- ابن خردادبه: المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، مترجم، 1370، ص 27.
- 18- Bosworth: «Khwarzm», the Encyclopedia of Islam, Netherland, 1996, vol 4, p 1067.
- 19- خواندمیر، غیاث الدین: حبیب السیر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، چ 3، تهران، خیام، 1362، ج 1، ص 197.
- 20- رنجبر، احمد: خراسان بزرگ، تهران، امیرکبیر، 1363، ص 125.
- 21- مقدسی: احسن التقاسیم، ج 2، ص 4016، حموی، یاقوت بن عبدالله: معجم البلدان، بیروت، 1376ق، ج 2، ص 395.
- 22- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد: شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران، مجلس، 1328، ص 226، ثعالبی، ابومنصور: تاریخ ثعالبی (مشهور به غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضایی، تهران، نقره، 1368، ص 307.
- 23- پیگولوسکایا، ن. و: شهرهای ایران در روزگار باستان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، چ 3، تهران، علمی و فرهنگی، 1372، ص 226.
- 24- حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص 122؛ رنجبر: خراسان بزرگ، ص 128؛ لسترنج، گای: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چ 2، تهران، علمی و فرهنگی، 1364، ص 476.
- 25- مسعودی: مروج الذهب، ج 1، ص 96؛ جوینی، عظامک: تاریخ جهانگشا، چ 2، به همت محمد رضائی، تهران، پدیده خاور، 1366، ص 64.
- 26- ثعالبی: لطائف المعارف، ص 141.
- 27- حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص 122؛ سفرنامه ابن حوقل، ص 206؛ جیهانی: اشکال العالم، ص 182.

- 28- اذکابی، پرویز: «خاندان شاهیه خوارزم»، مجله ایران شناخت، تهران، ش 10 (س 1377)، ص 141.
- 29- بیرونی، ابوریحان: التفهیم لاوائل صناعه التنجیم، با تعلیقات جلال الدین همایی، تهران، انجمن آثار ملی، بی‌تا، ص 27؛ سفرنامه ابن حوقل، ص 206.
- 30- بیرونی، ابوریحان: آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، 1363، ص 57.
- 31- ابن بطوطه: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، ج 5، تهران، آگاه، 1370، ج 1، ص 442.
- 32- بارتولد، و.و: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، 1366، ج 1، ص 332؛ بارتولد، و.و: گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر، 1358، ص 20.
- 33- ابن خردادبه: المسالک و الممالک، ص 27.
- 34- بیرونی: آثار الباقیه، ص 56-57.
- 35- محیط طباطبایی، سیدمحمد: «زبان خوارزمی»، یادنامه محمد بن موسی خوارزمی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363، ص 40.
- 36- لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص 475.
- 37- اصطخری: مسالک و ممالک، ص 235؛ سفرنامه ابن حوقل، ص 206.
- 38- حموی، یاقوت: برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، امیرکبیر، 1362، ص 161.
- 39- ابوالفداء: تقویم البلدان، ص 550.
- 40- حدود العالم من الشرق الى المغرب، ص 123.
- 41- بیرونی، ابوریحان: تحدید نهايات الاماکن لتصحيح مسافات المساکن، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، 1352، مقدمه، ص 15.

- 42- باسورث، ادموند کلیفورد: سلسله‌های اسلامی جدید (راهنمای گاهشماری و تبارشناسی)، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، 1381، ص 346.
- 43- بیرونی: آثار الباقیه، ص 57.
- 44- فدروف، میخائیل: «خوارزمشاهیان بنوعراق»، ترجمه افسانه منفرد، تهران، مجله تحقیقات اسلامی، س 14 (ش 1 و 2) و س 15، ش 1، ص 319.
- 45- بیرونی: آثار الباقیه، صص 56-57.
- 46- آل داوود، سید علی: «آل عراق»، دایره المعارف اسلامی (زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی)، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، 1374، ج 2، ص 69.
- 47- Bosworth: «Al-E Afrig», encyclopedia Iranica, V 1, p 744.
- 48- Bosworth: «Khwarzm», V 4, p 1065.
- 49- زامباور: نسب نامه ی خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلامی، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، تهران، خیام، 1356، ص 316.
- 50- ابن خرداد به: المسالک و الممالک، ص 32.
- 51- Bosworth: « Khwarzm », V 4, p 1065.
- 52- ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه، ص 57.
- 53- فرای، ریچارد نلسون: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چ 2، تهران، سروش، 1363، ص 64.
- 54- بیرونی: آثار الباقیه، ص 57.
- 55- اذکابی، پرویز: «خاندان شاهیه خوارزم»، بخش اول، ص 150.
- 56- بیرونی: آثار الباقیه، ص 57.
- 57- تولستوف: «بیست سال حفریات خوارزم»، ص 54.
- 58- اذکابی، پرویز: «خاندان شاهیه خوارزم»، بخش اول، ص 151.

- 59- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر، تصحیح مدرس رضوی، چ 2، تهران، توس، 1363، ص 9.
- 60- Bosworth: «Al-E Afrig», Encyclopedia Iranica, V 1, p 744.
- 61- بیرونی: آثار الباقیه، ص 311.
- 62- گیرشمن، رومن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چ 13، تهران، علمی و فرهنگی، 1380، ص 363.
- 63- بیرونی: آثار الباقیه، ص 57.
- 64- Bosworth: «Khwarzm», p 1066; Bosworth: «Al-E Afrig», p 744.
- 65- اذکایی، پرویز: «خاندان شاهیه خوارزم»، بخش اول، ص 155.
- 66- Bosworth: «Al-E Afrig», Encyclopedia Iranica, V 1, p 744.
- 67- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چ 3، تهران، علمی و فرهنگی، 1362، ج 2، ص 60 و ص 193؛ ابن اعثم کوفی، محمد بن علی: الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، نی، 1372، ص 286.
- 68- تاریخ طبری، ج 5، ص 8-2165؛ یعقوبی: البلدان، ص 59؛ بلعمی: تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، چ 2، تهران، نشر نو، 1368، ج 1، ص 590.
- 69- مقدسی، مطهر بن طاهر: آفرینش و تاریخ، به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، 1374، ج 6-4؛ ص 868؛ ابن اثیر: تاریخ کامل، ج 4، ص 1671.
- 70- بلاذری: فتوح البلدان، ص 570؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 2791.
- 71- بلاذری: فتوح البلدان، ص 571.
- 72- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 151؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 2850.
- 73- یعقوبی: البلدان، ص 60-47؛ مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج 6-4، ص 899.
- 74- نرشخی: تاریخ بخارا، ص 52؛ یعقوبی: البلدان، ص 60؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 2860.

- 75- مسعودی: مروج الذهب، ج 2، ص 31؛ مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج 6-4، ص 899؛ اسحاق منجم: آکام المرجان، ص 90؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 2871؛ نرشخی، تاریخ بخارا، ص 53؛ یعقوبی: البلدان، ص 61-56؛ فتوح البلدان، ص 310.
- 76- پرویز اذکایی: «خاندان شاهیه خوارزم»، بخش اول، ص 156.
- 77- یعقوبی: البلدان، ص 61-48؛ دینوری، ابوحنیفه: اخبار الطوال، ص 273.
- 78- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 193؛ بلاذری: فتوح البلدان (ترجمه آذرنوش)، ص 298، (ترجمه محمد توکل، ص 554)؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 3090؛ یعقوبی: البلدان، ص 44؛ نرشخی: تاریخ بخارا، ص 57.
- 79- تاریخ طبری، ج 7، ص 3171؛ ابن اثیر: تاریخ کامل (ترجمه روحانی)، ص 2344.
- 80- دینوری: اخبار الطوال، ص 315؛ مسعودی: مروج الذهب، ج 2، ص 95.
- 81- تاریخ طبری، ج 8، ص 3518 - 3524؛ مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج 6-4، ص 915.
- 82- گیپ: فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه حسین احمدی پور، تبریز، بی‌نا، بی‌تا، ص 38.
- 83- دینوری: اخبار الطوال، ص 325؛ بلعمی: تاریخنامه طبری، ج 2، ص 789.
- 84- تاریخ طبری، ج 9، ص 3769.
- 85- ابن اثیر: تاریخ کامل، ج 7، ص 109 (ترجمه عباس خلیلی).
- 86- تولستوف: «بیست سال حفاریات خوارزم»، س 2، ش 11، ص 54.
- 87- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج 5، تهران، علمی و فرهنگی، 1377، ج 1، ص 49.
- 88- بلعمی: تاریخنامه طبری، ج 2، ص 840.
- 89- تاریخ طبری، ج 9، ص 3852؛ بلاذری: فتوح البلدان (ترجمه آذرنوش)، ص 308.
- 90- گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص 363.

- 91- تاریخ طبری، ج 9، ص 3854.
- 92- بلاذری: فتوح البلدان (ترجمه آذرنوش)، ص 308؛ تاریخ طبری، ج 9، ص 3852؛ ابن خلدون: ترجمه تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 106.
- 93- عوفی، محمد: جوامع الحکایات، به همت محمد رمضان، تهران، کلاله خاور، 1335، ص 113.
- 94- تاریخ طبری، ج 9، ص 3854.
- 95- جوزجانی، منہاج سراج: طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، 1363، ج 1، ص 96.
- 96- بلاذری: فتوح البلدان (ترجمه آذرنوش)، ص 308؛ گیب: فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ص 70.
- 97- ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه، ص 57.
- 98- گیب: فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ص 72.
- 99- بارتولد: گزیده مقالات تحقیقی، ص 22.
- 100- ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه، ص 58.
- 101- تاریخ طبری، ج 9، ص 4108.
- 102- همان کتاب، ج 9، ص 4034.
- 103- همان کتاب، ج 9، ص 4108.
- 104- گردیزی، ابوسعید: تاریخ گردیزی، به همت عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، 1363، ص 260.
- 105- تاریخ طبری، ج 10، ص 4517.
- 106- نرشخی: تاریخ بخارا، ص 86.
- 107- گیب: فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ص 150.
- 108- نرشخی: تاریخ بخارا، ص 104؛ تاریخ گردیزی، ص 322.
- 109- ابن خرداد به: المسالک و الممالک، ص 31.



110- ابن ندیم: کتاب الفهرست، به همت محمد رضا تجدد، چ 3، تهران، امیرکبیر، 1366،  
ص 192.